

سنت‌های شعر عاشقانه در غزلواره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر

رسول شیری*

چکیده:

این مقاله بررسی کوتاهی در مورد روشها و سنت‌های مختلف استفاده شده در غزلواره به‌عنوان وسیله‌ای برای سرودن اشعار عاشقانه است. سلسله غزلواره‌های سه غزلواره‌سرای مهم انگلیسی دوره الیزابت اول یعنی سرفیلیپ سیدنی (۱۵۸۶-۱۵۶۴) در نظر گرفته شده و روشها و سنت‌های آرایه شده در غزلواره‌های این شاعران مورد مقایسه و ارزیابی قرار گرفته‌است و به این صورت تفاوتها و شباهتهای موجود در هر مورد مشخص شده‌است.

* مربی گروه انگلیسی دانشگاه اصفهان

واژه‌های کلیدی:

- غزلواره Sonnet سلسله غزلواره Sonnet Sequence
- تصویرگری Imagery تک‌گویی نمایشی Dramatic monologue
- مصراع Line بیت Couplet پیرنگ Plot
- قرارداد و سنت Convention طرح قافیه Rhyme scheme

مقدمه:

غزلواره شعر کوتاهی است که از چهارده مصراع تشکیل می‌گردد. معمولاً در هشت مصراع اول که (Octave) نامیده می‌شود شاعر در مورد مسأله مورد نظر خود به بحث می‌پردازد. در شش مصراع آخر که (Sestet) نامیده می‌شود شاعر سعی در حل مسأله می‌نماید و یا مطلب مورد نظر خود را خلاصه و از آن نتیجه‌گیری می‌نماید. البته ممکن است شکل غزلواره به صورتهای گوناگونی ارائه شود. مثلاً ممکن است در دو مصراع آخر غزلواره نتیجه‌گیری مورد نظر ارائه شود. به هر صورت غزلواره دارای مشخصات خاص خود می‌باشد و در این مقاله این شکلها و سنتها مورد بررسی قرار گرفته‌است.

غزلواره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر هر کدام جداگانه در کتابهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند و در جنگهای ادبی یا کتابهای اختصاصی مربوطه در مورد آنها بحث شده‌است. ولی در این مقاله مقایسه بین این سه غزلواره‌سرا به عمل آمده و کوشش شده‌است که تفاوتها و شباهتهای موجود در غزلواره‌های ایشان بیان شود.

روش تحقیق:

به منظور مقایسه و شناخت شباهتها و تفاوتها در تکنیکها، تصویرگری، طرح و مضمون غزلواره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر، سلسله غزلواره‌های ایشان یک به یک بررسی شده و توضیحاتی راجع به هر یک ارائه گردیده درحالی‌که در هر مورد تفاوتها و شباهتهای موجود بین آنها نیز ذکر گردیده‌است.

بحث و نتیجه گیری:

سرفیلیپ سیدنی، ادموند اسپنسر و ویلیام شکسپیر، غزلواره‌سرایان دوره الیزابتی (الیزابت اول)، با استفاده از شکل غزلواره برای بیان احساسات خود سنتهای مختلفی را برای آرایه آثار ادبی زیبا بکار می‌گیرند و با یکدیگر تلفیق می‌کنند که هر کدام مشخصه‌های سبک خود آن شعرا را دربردارد.

سیدنی با تقلید از شکل غزلواره پترارکی و با تغییر آن به شکلها و ترکیبهای مختلف، نظر شخص خود را در مورد عشق، عاشق، محبوب یا معشوق، شعر و هنر ابراز می‌دارد. او شاعرانی را که کورکورانه از دیگران تقلید می‌کنند تحقیر کرده و به جستجو برای احساسات حقیقی که از قلب سرچشمه گرفته باشد اعتقاد دارد. پس، در همان حالی که او از عقاید شعرا و فلسفه دیگر استفاده می‌نماید، آنها را مورد حمله قرار داده و بر عقاید خود تأکید می‌ورزد.

سیدنی در سلسله غزلواره‌اش، استروفل و استلا (Astrophel and Stella) در حین استفاده از ترکیبات مختلف طرح قافیه (abab \ abab \ cdcd \ ee) و (abab \ abab \ cc \ deed) یا (abab \ abab \ cdcd \ ee) اغلب زبان محاوره‌ای را در گفتگوهایی که در چهارده سطر یا مصراع غزلواره به اوج خود می‌رسند بکار می‌گیرد این کیفیت نمایشگونه به شعر او نوعی تازگی و نیرو می‌بخشد. اگرچه چرخه غزلواره‌اش دارای پیرنگ است اما آن به شکل داستان نیست. شاعر معمولاً موضوعی را عنوان نموده و در مورد جنبه‌های مختلف آن تفسیرهایی را آرایه کرده، نقطه نظریات مختلف را در سیزده مصراع اول غزلواره مورد بحث قرار می‌دهد. سپس در حالی که نظریات دیگران را رد می‌نماید، ناگهان و به شکلی دراماتیک با بیان نظر خود در آخرین مصراع غزلواره مسأله را حل نموده و به نوعی تک‌گویی نمایشی (dramatic monologue) پایان می‌بخشد. این مورد را در اولین و پنجمین غزلواره به بهترین شکل می‌توان مشاهده نمود. در اولین غزلواره، بعد از آرایه نظریات شخصی خود در مورد طبیعت و کاربرد شعر یعنی اینکه شعر باید لذت و دانش را سبب شود، او تصویر شاعری را آرایه می‌نماید که کوشش در تقلید از دیگران

دارد و چنین به نظر می‌رسد که او آنچه را می‌خواهد، نمی‌تواند بیان نماید، چونکه او با مطالعه و توجه به آثار دیگران به نبوغ شاعرانه خود لطمه زده‌است. بعد از ارایه همه این مطالب در سیزده مصراع اول غزلواره، به‌طوری زیبا و ناگهانی این‌طور نظر خود را بیان می‌کند،

"Fool, said my Muse to me, look in thy heart and write!"⁽²⁾

«نادان الهه شعر مرا گفت، به قلبت نظر افکن و بنویس»

همچنین در پنجمین غزلواره، پس از ارایه نظریات نو افلاطونی و مسیحی در مورد ماهیت زیبایی به این معنی که زیبایی حقیقی زیبایی جسمانی نیست، با استفاده از استعاره‌های سنتی مانند «تیر عشق کوپید» و «روشنایی درون» و نیز بعد از ارایه دیدگاه‌های مذهبی مبنی بر اینکه بر روی زمین ما در حکم زایرانی هستیم که «باید از طریق روح به زادگاهمان پرواز نماییم»، او باز ناگهان نظر شخصی خود را در آخرین مصراع غزلواره اعلام می‌دارد:

"True, and yet true that I must Stella love."⁽³⁾

«این صحیح و باز صحیح است که باید استلا را دوست بدارم»

روش دیگر استفاده شده به‌وسیله سیدنی کاربرد سؤالات تجاهل العارفانه در آخرین مصراعهای غزلواره به‌عنوان نوعی عناصر ترکیبی است که نظر نهایی را در غزلواره مشخص می‌سازد.

"Hath this world ought so fair as Stella is?"

«آیا جهان باید به زیبایی Stella باشد.»

(غزلواره ۲۱، مصراع ۱۴).

در غزلواره ۳۱، بعد از نشان دادن اندوه عاشق در یک غزلواره غم‌انگیز اما زیبا و موسیقایی، سیدنی شاعری به نظر می‌آید که با سبک مخصوص به خود همان شعر سنتی عاشقانه پتراک را بکار می‌گیرد. بدین شکل، شعر با سؤالاتی راجع به مفاهیم عشق مهذب و موقر مانند پایداری در عشق به اوج خود می‌رسد:

"Is constant love deemed there but want of wit?"

Are beauties there as proud as here they be?

Do they above love to be loved and yet

Those lovers scorn whom that love possess?

Do they call virtue there ungratefulness?" (4)

آیا در آنجا پایداری در عشق کمی خرد تلقی می‌شود؟
آیا در آنجا زیبارویان به اندازه زیبارویان اینجا مغرورند؟
آیا آنها در عرش بالا دوست دارند که دوست داشته شوند و با این وجود آن عاشقان را
ملامت می‌کنند که عشق می‌ورزند؟
آیا آنها پارسایی را در آنجا ناسپاسی می‌دانند؟

مفاهیم عشق رمانتیک مانند عاشق به عنوان برده بانو و معشوقی که بر سلامت و
زندگیش تسلط دارد همراه با اندوه عشق برآورده نشده‌اش را در غزلواره ۴۵ می‌توان
مشاهده نمود وقتی که شاعر به عنوان خدمتگزار معشوق، در حالی که حیثیت و احترام
بانویش را در نظر دارد، می‌سراید:

Then think my dear, that you in me do read

of lover's ruin some sad tragedy.

I'm not I; pity the tale of me." (5)

«پس ببندیش، این عزیز، که تو در من می‌خوانی
غمنامه اندوهباری از هلاکت عاشق.
من خود نیستم، چه حزن‌انگیز است داستان من.»

اما سیدنی خود نسبت به اصول شعر عاشقانه رمانتیک وفادار نیست. استلا یا
معشوق، دیگر یک الهه نیست و به یک زن با گوشت و پوست مبدل می‌گردد. بنابراین
نوعی نفسانیت مشخص در آن غزلواره‌ها که لحن کاملاً مشخص دارد دیده می‌شود و در
آن مضمونی مثل از دست دادن فضیلت و یا کسب مجدد فضیلت وجود دارد.

به هر حال شاعر بنابر سنت عشق افلاطونی استلا را همچون طبیعت توصیف
می‌کند. در واقع عشق به طبیعت مضمون اصلی است و فضیلت و پارسایی به عنوان
زیبایی واقعی مد نظر قرار می‌گیرد. در سراسر غزلواره‌ها اشاراتی به اسطوره‌های یونانی

مانند «چاه آگانیب»، «اله‌های هنر» و «جویبار جهنم» یا «رودخانه استیکس»، همراه با آمیزه‌ای از دیدگاه‌های فلسفی افلاطونی وجود دارد. آن‌گاه شاعر مطابق با نظریات افلاطونی امیال نفسانی را رد می‌کند.

البته حزن‌انگیز بودن غزلواره‌ها کیفیت رمانتیک واقعی را به آنها عرضه می‌دارد، بدین صورت سنتهای گوناگون اشعار عاشقانه‌اش درهم می‌آمیزند به شکلی که برخلاف سنت رمانتیک، عاشق مهمترین عنصر سازنده است و نه معشوق، و هم اوست که به صورت محور بررسی نظریات شخصی درمی‌آید و این در حالتیست که مصراعهای پنج رکنی آمیبیک آرام تبدیل به اشعار عاشقانه هیجان‌انگیز بی‌نظیری می‌گردند.

از طرف دیگر، تنها اسپنسر عمیقاً تحت تأثیر نهضت نو افلاطونی رنسانس قرار دارد در حالی که کوششی نسبت به تلفیق انسانگرایی مسیحی با شخصیت و گرایشهای زمینی خود دارد. به عنوان یک عاشق، او انسانی به نظر می‌آید که به طور جدی طرفدار اخلاقیات است و با وجود این زیبایی جسمانی را می‌ستاید. در غزلواره‌هایش ما او را به عنوان عاشقی رمانتیک و در این حال یک شاعر پیامبرگونه می‌یابیم.

بدین طریق، او بسیار مهذبتر و موقرتر از سیدنی به نظر می‌آید. همچنین سبک خاص اسپنسر در به کارگیری موارد شعر، اگرچه با اندک تفاوتی، قابل مقایسه با سیدنی است. بکارگیری واژگان قدیمی و کهنه با هجی مخصوص به خود کلمات همراه با طرح قافیه مشکل و ویژه به خود غزلواره‌ها (abab\cbcb\cdcd\ee) به شعرش نوعی سبک شخصی که منطبق با نظریات گوناگون نشأت گرفته اوست، می‌دهد. با بهره‌گیری از حسن تعلیلهای و مضامین سنتی شعر عاشقانه در آمورتی (Amoretti)، سلسله غزلواره‌اش، و با مطرح کردن مقصود شعر که هدف نهایی اش نه تعلیم بلکه خشنود ساختن بانو و معشوق است، اسپنسر جسم و روان و عناصر اساطیری یونان را با تصویرگری مسیحی درهم می‌آمیزد:

And happy rymes bathed in the sacred brooke,
Of Helicon whence she derived is,

when ye behold that Angels blessed looke,

My soules long lacked foode, my heavens blis."⁽⁶⁾

«و قافیه‌های شاد غسل شده در جویبار مقدس

هلیکون، جایی که او از آنجا نشأت گرفته است،

هنگامی که آن سیمای مبارک فرشته‌گونه را رویت می‌کنید،

چیزی که مائده بسیار کمیاب روح من و برکت آسمان و بهشت من است.»

عنصر رمانتیک شعر عاشقانه - یعنی اندوه عاشق را وقتی که او انتظار دارد که

چشمان تابناک معشوق غمهای روان در حال مرگش را در اشعار عاشقانه‌اش بخواند

می‌توان مشاهده نمود - دیگر عنصر مذهب عشق - یعنی فقط خشنود ساختن بانو یا

معشوق در دو مصراع آخر اولین غزلواره دیده می‌شود:

"Leaves, lines and rymes, seeke her fo please alone,

whom if ye please, I care for other none."⁽⁷⁾

«برگها مصراع‌ها و قافیه‌ها خشنودی او را جستجو می‌نمایند.

که چون او را خشنود سازم به هیچ چیز دیگر توجه ندارم.»

در حقیقت، در آخرین دو مصراع هر غزلواره کل مطلب هر شعر به صورتی زیبا

خلاصه و از آن نتیجه‌گیری می‌گردد. با بکارگیری ردالصدرها و سنتهای مذهبانه زیاد

دیگر در هنگام مقایسه زیبایی جسمانی بانویش با فلزات و جواهرات گران قیمت و بوی

او با رایحه‌های معطر گلها در دو غزلواره، او هر شعر را با دو مصراع به عنوان نتیجه‌گیری

به پایان می‌آورد:

"But that which is fairest is, but few behold :

Her mind, adorned with vertues manifold."

«اما آنچه از همه زیباتر است، و تعداد بسیار کمی آنرا می‌بینند

ذهنش است که با فضیلت‌های بسیار آراسته شده»

پس از اظهار اینکه زیبایی فضیلت پرارزش‌تر از همه گنجها و جواهرات قیمتی

است او چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

"Such fragrant flowers doe give most odorous smell,
But her sweet odour did them all excell" (9)

«آن گل‌های معطر خوش بوترین رایحه را دارند،

اما بوی خوش او از همه آنها بهتر است»

اسپنسر نیز مانند سیدنی، معشوق را نماد هدایت می‌داند که مانند یک ستاره قطبی یا فانوس دریایی عاشق سرگردان را راهنمایی می‌کند.

اسپنسر را به بهترین شکل به عنوان یک انسان‌گرای مسیحی می‌توان شناخت وقتی که بعد از استغاثه از مسیح و آرایه تصویرهایی مذهبی، او نتیجه‌گیری می‌کند که:

Love is the lesson which the lord us taught." (sonnet 68\ line 14)

«عشق درسی است که خداوند به ما آموخت».

این نوع عشق مبتنی بر مسیحیت شکل مذهبانه خود را بیشتر از دست می‌دهد وقتی که او از معشوق تقاضای ازدواج می‌نماید. دیگر قرارداد (سنت) شعر عاشقانه یعنی فناپذیر ساختن معشوق توسط شعر به همان روش که سیدنی آن را بکار برده در اثر اسپنسر نیز دیده می‌شود:

"My verse your vertus rare shall eternize

And in heaven wryte your glorious name

Where whenas death shall all the world subdew,

Our love shall live, and later life renew." (10)

«شعر من فضیلت‌های نادر تو را ابدی خواهد ساخت

و نام پر عظمت ترا در آسمان خواهد نگاشت

آن هنگام که مرگ تمام جهان را تحت سیطره خود می‌آورد

عشق ما خواهد زیست و سپس زندگی تجدید خواهد شد.»

اینجا در شعر اسپنسر، زیبایی جسمانی نیست که ابدی می‌گردد بلکه زیبایی

حقیقی یا فضیلت و عشق افلاطونی و مذهبی آرمانگراانه است که ابدی می‌گردد،

درحالی‌که انواع دیگر عشق و زیبایی مطمئناً فناپذیر هستند. پس اصل چنین زیبایی

حقیقی نه در معشوق بلکه در خداوند به عنوان سمبل عشق مذهبی مشاهده می‌گردد:

"He onely fayre, and what he fayre hath made:

All --- fayre, lyke flowers, untimely fade."⁽¹¹⁾

«فقط او و آنچه او خلق نموده زیبا است:

دیگر زیباییان، همچون گلها، بزودی پژمرده می‌شوند»

و بالاخره شکسپیر است که اشعار عاشقانه‌اش با دیگر سلسله غزلواره‌های دوره الیزابتی در چند جنبه تفاوت دارد. غزلواره‌های شکسپیر داستانی را عرضه می‌نماید که گرچه در جزئیات مبهم است با استفاده از یک واژگان ساده یک سبک استعاری پربار را جلوه‌گر می‌سازد. قدرت این سبک از طریق ساختار غزلواره‌ها که در سراسر اشعار گسترش می‌یابد تقویت می‌شود.

غزلواره‌های شکسپیری با طرح قافیه مخصوص مناسب زبان انگلیسی (abab\cdcd\efef\gg) یا به طریق دسته‌های هشت و شش مصراع‌ی پترارکی سنتی یا به وسیله آرایه نظریات در طی دوازده مصراع اول و نتیجه‌گیری در دو مصراع آخر تقسیم‌بندی می‌گردند.

تصویرگری از منابع مختلف اتخاذ شده است اما تصاویر شغلی و دنیوی در سراسر اشعار به وفور یافت می‌گردد. فضا و رنگ با اشعار عاشقانه رنسانس که در آن نوعی عاشق مایوس رمانتیک به شکل و قرارداد پترارکی سنتی آرایه می‌گردد تفاوت دارد. زیرا در غزلواره‌های شکسپیری، جنبه‌های مختلف عواطف انسانی مانند لذت، ترس، شرم، اندوه، تنفر و غرور را می‌توان ملاحظه نمود. عشق در غزلواره‌های شکسپیری یونانی و مذکر است عشق جوانی منطبق با نوع افلاطونی عشق است و تصویر مرد به عنوان زیبایی کامل در امتداد فلسفه یونان است. بنابراین، عشق حقیقی با عالی‌ترین نوع دوستی ارسطویی یعنی دوستی به خاطر دوستی مترادف است. در آخرین غزلواره‌های شکسپیر، اگرچه بانویی مورد خطاب واقع می‌شود، اما ترکیبی از عشق پترارکی و افلاطونی که به سنتی متفاوت سروده شده به شکل مثلث عشقی آرایه گشته است. فناپذیری از طریق ازدواج به عنوان نماد جریان زاینده‌گی کسب می‌گردد

ولی توسط شعر نیز می‌توان به آن دسترسی پیدا کرد، همان‌طوری که چنین موردی برای دیگر غزلواره‌سرایان دوره الیزابتی همچون سیدنی و اسپنسر نیز صادق است:

Nor shall death brag thou wanderst in his shade,

When in eternal lines to time thou growst.

so long as men can breathe, or eyes can see,

So long lives this, and this gives life to thee."⁽¹²⁾

«مرگ لاف نتواند زد که تو در سایه‌اش سرگردانی،

هنگامی که تو در مصراعهای ابدی جاودان زندگی خواهی کرد.

تا آن هنگام که آدمیان تنفس می‌کنند یا چشمان می‌توانند ببینند،

تا آن هنگام این شعر زنده خواهد بود و به تو زندگی می‌بخشد».

تصویرگری مبتنی بر مسیحیت مانند سرنوشت مختوم، فرشتگان و قضاوت و

قیامت همراه با ترغیب معشوق به عشق در لابلای اشعار به چشم می‌خورد در حالی که

عناصر بخصوصی مشخص کننده گذر از قراردادهای موقرانه است. ثابت قدمی در

عشق به منزله جنبه‌ای از عشق رمانتیک در غزلواره ۱۱۶ مطرح می‌گردد هنگامی که

معنای عشق ارایه می‌شود:

"Let me not the marriage of true minds

Admit impediments. Love is not love

Which alters when it alternation finds'

Or bends with the remover to remove."⁽¹³⁾

«بگذارید که برای ازدواج اذهان حقیقی

موانعی را مطرح نسازم. عشق عشق نیست

که هنگامی که شرایط تغییر پیش آید تغییر پذیرد،

یا در اثر موانع برحذرکننده از جهت اصلی دور شود».

همانند سیدنی و اسپنسر، شکسپیر تأثیر عشق را توضیح می‌دهد که عشق

به‌عنوان یک عنصر تعالی بخش و هدایت کننده عاشق سرگردان را مانند علامتی

تغییرناپذیر یا ستاره قطبی ثابتی که مسافران گم‌شده را راهنمایی می‌کند هدایت می‌ورزد. در غزلواره ۱۲۹، او مطابق با فلسفه افلاطونی شهوت را رد می‌کند درحالی‌که در غزلواره ۱۳۰ او برخلاف دیگر غزلسرایان الیزابتی چون سیدنی و اسپنسر، شعر عاشقانه پترارکی را مورد استهزاء قرار می‌دهد:

"My mistress' eyes are nothing like the sun;
Coral is far more red than her lips' red;
If snow be white, why then her breasts are dun."⁽¹⁴⁾

«چشمان بانوی من مانند خورشید نیست،

مرجان بسیار قرمزتر از لبهای اوست،

اگر برف سفید باشد، آغوش او قهوه‌ای خاکسترگونه است»

شکسپیر پس از چنین توصیفاتی در مورد معشوق در دوازده مصراع اول غزلواره، به صورتی دراماتیک در دو مصراع آخر نتیجه‌گیری و نظر نهایی خود را اعلام می‌دارد:

"And yet, by heaven, I think my love as rare
As any she belied with false compare."⁽¹⁵⁾

«و با وجود این، به بهشت قسم، فکر می‌کنم که عشق من به کمیابی

تمام آن چیزهایی است که او با مقایسه‌ای اشتباه دروغ دانست.»

در غزلواره ۱۴۴، طبیعت دوگانه عشق ملاحظه می‌گردد وقتی که عشق فرشته‌گونه مردی در راستای عشق شیطانی نسبت به زنی سیه چرده مطرح می‌گردد. در عین حال تصویرگری قرون وسطایی فرشتگان خوب و بد بکار گرفته می‌شود و مبارزه این فرشتگان برای غلبه بر یکدیگر مطابق با نمایشنامه‌های مذهبی قرون وسطی بیان می‌گردد.

نتیجه‌گیری:

بدین صورت، سیدنی، اسپنسر و شکسپیر به عنوان غزلواره‌سرایان بزرگ دوره

البیاضتی مطرح می‌گردند که در سلسله، غزلواره‌هایشان از سنتها و قراردادهای متنوع و متفاوتی به عنوان وسیله‌ای برای بحث در مورد عشق، عاشق و معشوق استفاده می‌کنند. گرچه شباهتهایی بین غزلواره‌های این شعرا یافت می‌گردد ولی تفاوت‌های موجود باعث می‌گردد که این اشعار شکلی اختصاصی در سلسله غزلواره‌های هر شاعر به خود بگیرند و در نتیجه در هر مورد سبک مخصوصی را ارایه نمایند.

پی‌نوشتها:

- 1- C. Gillie, Longman Companion to English Literature, p. 794.
- 2- A. Feuillerat, The Complete works of Sir Philip Sidney, Astrophel and Stella, Sonnet 1, line 14.
- 3- همان، غزلواره ۵، مصراع ۱۴.
- 4- همان، غزلواره ۳۱، مصراعهای ۱۴-۱۰.
- 5- همان، غزلواره ۴۵، مصراعهای ۱۴-۱۲.
- 6- H. Maclean, Edmund Spenser's Poetry, Amoretti, sonnet 1, lines 9-12.
- 7- همان، غزلواره ۱، مصراعهای ۱۴-۱۳.
- 8- همان، غزلواره ۱۵، مصراعهای ۱۴-۱۳.
- 9- همان، غزلواره ۶۴، مصراعهای ۱۴-۱۳.
- 10- همان، غزلواره ۷۵، مصراعهای ۱۴-۱۱.
- 11- همان، غزلواره ۷۹، مصراعهای ۱۴-۱۴.
- 12- P. Alexander, Complete Works of Shakespeare, Sonnets, sonnet 18, lines 11 - 14.
- 13- همان، غزلواره ۱۱۶، مصراعهای ۴-۱.
- 14- همان، غزلواره ۱۳۰، مصراعهای ۳-۱.
- 15- همان، غزلواره ۱۳۰، مصراعهای ۱۴-۱۳.

فهرست منابع:

۱- داد، سیما: فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، تهران، ۳۹۶ صفحه، ۱۳۷۵.

2- Abrams, M.H. 1979, The Norton Anthology of English Literature, volume I, W.W. Norton, New York, 2574 pp.

3- Alexander. P. 1974, Complete Works of Shakespeare, Collins, London and Clagow, 1376 pp.

4- Feuillerat, A. 1926, The Complete Works of Sir Philip Sidney, Oxford university Press, Oxford, 475 pp.

5- Gillie, C. 1927, Longman Companion to English Literature, Longman, London, 880 pp.

6- Kermode, F. and Hollander, J. 1973, Oxford Anthology of English Literature, Volume I, Oxford University Press, New York, 2376 pp.

7- Maclean, H. 1979, Edmund Spensers Poetry, W. Norton & Company, New York, 897 pp.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی